مشاهیر ساکت

درباره مجسمه های شهری

فرناز شهیدثالث

مجسمه یادمان شهدا کاری از سعید شهلاپور، عکس: علی کاوه

دو میله فلزی پنج متری که در قسمت بالا به هم رسیده‌اند و یک میله سرخ رنگ از میان آن عبور کرده است، دی ماه گذشته به عنوان یک مجسمه شهری در ضلع شمالی میدان باهنر (نیاوران) کمی دورتر از سروهای محوطه کاخ نیاوران نصب شد.

مجسمه‌ای که عابران پیاده و سواره‌ای را که به اطرافشان کمی دقیق‌تر نگاه می‌کنند به فکر فرو برد. دختر جوانی که هر روز از میدان باهنر می‌گذرد، از همان روز اول به مجسمه نگاه کرده است: «آخر نفهمیدم شکل چیست. وقتی مجسمه را آوردند برف آمده بود. یکی دو روزی روی برف‌ها بود و بعد نصبش کردند. من هم هر روز نگاهش می‌کنم.» پیرمردی هم که مثل هر روز می‌رود تا به جمع دوستان همسن و سالش بپیوندد، می‌گوید: «باید تندیس یادبود باشد. اما دقیقاً نمی‌دانم چیست.» دوستانش شنیده‌اند که مجسمه نماد پایداری فلسطین است:

«می‌گویند مشعل فلسطین است که برای همراهی با مردم فلسطین اینجا گذاشته‌اند.» دیگرانی هم که تقریباً هر روز از خیابان رد می‌شوند تا به حال دقیق به آن نگاه نکرده‌اند. فروشنده‌ای که ساعت‌های کاری‌اش را در چند متری مجسمه در اتاق مخصوصش می‌نشیند و اخبار جهان و سیگار می‌فروشد، می‌گوید: «چند ماه پیش یک چیزی نصب کردند، ولی راستش تا به حال دقت نکرده‌ام. فکر می‌کنم در محل خوبی نیست. دید کافی ندارد. نه عابران پیاده‌ای که می‌خواهند از خیابان رد شوند می‌توانند با دقت به آن نگاه کنند و نه رانندگانی که باید مسیرشان را انتخاب کنند.» آقای راننده‌ای هم حرف او را ادامه می‌دهد: «تقریباً هر روز از اینجا رد می‌شوم. حتی چند روز پیش گوشه میدان ایستادم و چند دقیقه‌ای با یکی از دوستانم صحبت کردم، اما متوجه وجود مجسمه نشدم. الان کنجکاو شدم که بروم و ببینم چیست.» مسئولان سازمان زیباسازی خود را موظف به نصب توضیح در کنار همه مجسمه‌های نصب شده در شهر می‌دانند. فریبا علامه مسئول واحد حجم سازمان زیباسازی شهرداری نصب شناسنامه اثر را به اولین فرصتی که توضیحات آماده شود و جای نصب هم مشخص شود موکول می‌کند: «شناسنامه شامل توضیحات اثر، نام سازنده و تاریخ نصب است که به دو زبان فارسی و انگلیسی نوشته می‌شود و به محض مشخص شدن محل توضیح، نصب خواهد شد.»

بنابراین برای فهمیدن اثر سراغ طراح و سازنده آن می‌روم. «سعید شهلاپور» استاد مجسمه سازی دانشگاه هنر و عضو هیات انتخاب سازمان زیباسازی شهرداری که علاوه بر توضیح در مورد اثر جدیدش در نیاوران به سئوالاتم در مورد وظایفش در سازمان و به طور کلی در مورد تفاوت بودن و نبودن اجسامی به نام مجسمه در گذرگاه‌های شهری که بسیاری از عابران آن حتی به محیط اطراف خود نگاه هم نمی‌کنند، پاسخ می‌دهد. «دلیل ساخته شدن این مجسمه مسابقه‌ای بود که چند سال پیش با موضوع یادمان شهدا برای میدان‌های مختلف شهر تهران برگزار شد.»

اثر شهلاپور البته شبیه فرد خاصی نیست و به یک شهید مشخص اشاره نمی‌کند. او «سرو» را از فرهنگ ایران به عاریت گرفته که نماد شهادت است: «این مجسمه از نظر فرمی یک سرو شکسته است که ضربه خورده اما نیفتاده است. سعی کردم یک مابه‌ازای بصری برای مفهوم شهادت ارائه کنم.» با نگاهی که به گفته خودش «کلی و تاریخی» است و با جست‌وجو در ادبیات کهن این سرزمین، به «سرو» رسیده که ایستا و پابرجا و کشیده و تنها است.

■ مجسمه‌هایی که می‌مانند

«سعید شهلاپور» عمر مفید سرو آهنین‌اش را که یک سال وقت صرف ساختن آن کرده و شصت و پنج میلیون تومان هزینه بر دوش سازمان زیباسازی شهرداری گذاشته، دست‌کم «سی سال» عنوان می‌کند. اما برای عمر مجسمه‌ها هم مثل همه موجودات عالم شرایطی در نظر می‌گیرد که اگر این شرایط مهیا باشد می‌توان به عمر دراز آثار امیدوار بود و اگر نه، در مدتی کوتاه شاید شاهد مرگ آنها باشیم. همه این شرایط را در واژه «نگهداری» خلاصه می‌کند و توضیح می‌دهد: «هیچ چیز در این جهان نیست که به دست انسان ساخته شده باشد و نیازی به نگهداری نداشته باشد.» و برای ماندگاری آثار سه دلیل عمده ذکر می‌کند. اول از نظر جنس و متریال: «مناسب‌ترین جنس برای شهری با شرایط آب و هوایی مثل تهران برنز است. البته با امکانات تکنولوژیکی جدیدی که فراهم شده حتی از موادی مثل آهن که خورندگی بالایی دارند هم می‌شود استفاده کرد.» مواد دیگر مثل سنگ هم محدودیت‌های خاص خودشان را دارند. اما مسئله مهم چگونگی محافظت و نگهداری از این مواد است. در لندن: «نرده‌های چدنی می‌بینید که سیصد سال قدمت دارند و چنان محافظت شده‌اند که در کنار عناصر قدیمی دیگر، خود به آثاری دیدنی شهر تبدیل شده است.» در فلورانس: «مجسمه سنگی داوود اثر میکل آنژ را هرساله ترمیم می‌کنند و زمانی که احساس کردند بیش از این نباید در معرض خطرات محیطی مثل باد و باران باشد، اصل مجسمه را به موزه منتقل کردند تا امکان محافظت بهتر داشته باشد. به جای مجسمه اصلی هم کپی دیگری گذاشته‌اند تا جای آن خالی نماند.»

نکته دوم ماندگاری آثار از نظر معنوی است به این معنی که مجسمه باید پاسخگوی نیاز زمانه باشد: «باید ساخته شدن آثاری پیشنهاد شود که در دوره‌های مختلف مقبول باشد. مثلاً مجسمه فردوسی تهران را در نظر بگیرید که حتی روزهای بعد از انقلاب هم هیچ کس به خودش اجازه نداد آن را بیندازد. یا مجسمه یعقوب لیث در زابل و حتی نادرشاه در مشهد که شاید به عنوان یک شهر مذهبی بیش از هر جای دیگری با مجسمه و مجسمه سازی مشکل داشتند.»

به عقیده او نماد و مفهوم در حفظ معنوی آثار تاثیر زیادی دارد. برای تائید نظرش به مجسمه میدان حر تهران استناد می‌کند: «مجسمه گشتاسب و اژدها که نشان دهنده پیروزی خیر بر شر است و به بهانه الحاق مجدد آذربایجان به ایران ساخته شده است. خیر و شر مفاهیم جاودانه‌ای هستند حتی اگر در زمان‌های مختلف تفسیر متفاوتی داشته باشند. به همین دلیل حتی تغییر نام میدان به «میدان حر» هم به مفهوم آن صدمه‌ای نزد.»

آخرین نکته‌ای که «شهلاپور» به آن اشاره می‌کند ارزش‌های هنری یک اثر است. دوباره فردوسی را به میان می‌کشد: «این سومین مجسمه‌ای است که از فردوسی در این میدان نصب شده.» در همه دنیا همین اتفاق می‌افتد: «می‌گذراند و برمی‌دارند تا به نقطه ایده‌آل می‌رسند.» مثلاً: «مجسمه بالزاک اثر رودن در شهر پاریس ثابت شده است.» مجسمه فردوسی ابوالحسن صدیقی هم: «همان چیزی بود که در شأن نام او بود و به عنوان یک اثر هنری همانجا ماند.»

■ فقر مجسمه

بعضی‌ها می‌گویند تهران را از نظر غنای حجم و مجسمه در فضای شهر نمی‌توان با شهرهای کهن دنیا مانند رم و پاریس مقایسه کرد. شهلاپور گفت: «تهران از نظر مجسمه‌های شهری فقیر است.»

دلایلی هم برای این ادعا دارد. پیش از هر چیز به درک جامعه از مجسمه می‌پردازد: «در زمان کرباسچی (شهردار اسبق تهران) توجه دوباره به حضور مجسمه در فضای شهری آغاز شد و با وجود همه محدودیت‌هایی که وجود داشت به نوعی تابو شکسته شد و روند آغاز شده به مرور سرعت گرفت.» بنابراین هنوز به زمان بیشتری نیاز است تا افرادی به عنوان مجسمه‌ساز تربیت شوند و مجسمه‌های خوب شهری ساخته شود. سابقه تاریخی مجسمه در کشور ما نکته دیگری را هم نشان می‌دهد. «شهلاپور» با نگاهی مقایسه‌ای می‌گوید: «در کشورهایی که غنای آثار تجسمی وجود دارد، مجسمه‌هایی به جای مانده از سال‌های مختلف را می‌بینیم.» مجسمه‌ای از هزار سال پیش در کنار مجسمه‌ای با شش ماه سن: «یعنی هر نسلی که آمده اثر خودش را گذاشته است.» در ایران اتفاق دیگری افتاده: «هر نسلی که آمده اول از همه آثار مانده از نسل قبل را از بین برده و بعد به فکر خلق اثری از خودش افتاده است.» البته کمبود افرادی که قدرت خلق چنین آثاری داشته باشند نکته بسیار مهمی است که شهلاپور به آن توجه کامل دارد و با مثالی آن را توضیح می‌دهد: «صرف اینکه دوست داشته باشیم ماهواره‌ای بسازیم و در مدار قرار دهیم موجب ساخت ماهواره نخواهد شد. به افراد متخصص هم نیاز است.» اما تعداد افرادی که توانایی ساخت مجسمه را داشته باشند چند نفر است؟ در یک نگاه کلی به سطح کشور: «اگر ده شهر بزرگ ما هر سال بخواهند فقط بیست مجسمه سفارش بدهند از پس تقاضا برنمی‌آییم.» خودش با همکاری چهار جوان مجسمه‌ساز یک سال وقت گذاشته تا سرو شکسته نیاوران را تمام کند: «اگر کسی شبانه‌روز وقت بگذارد و از کمک جوان‌ترها هم استفاده کند، ممکن نیست بتواند دو کار بزرگ را در یک سال انجام دهد.» با این حال برای بالا رفتن کیفیت کارها تمرین را لازم می‌داند: «اگر در سال دویست کار انجام شود ممکن است ده تا خوب باشد، ده تا بد نباشد و بقیه را بعد از دو سه سال عوض کنیم. اما این کارها باید انجام شود تا بعد از پنجاه سال چند کار ممتاز و درجه اول داشته باشیم.»

■ آنچه دیگران باید انجام دهند

زیباتر کردن شهر به وسیله گل و درخت و آبنما و مجسمه تنها به سازندگان و پیشنهاددهندگان این آثار محدود نمی‌شود. مسئولان دیگری هم هستند که در تغییر فضای شهر تاثیر می‌گذارند. مثلاً محل‌هایی که برای اجرای طرح‌های زیباسازی یا نصب مجسمه انتخاب می‌شوند در بهتر نشان داده شدن طرح‌ها موثرند. به علاوه در نظر گرفتن تغییر و تحولاتی که قرار است در سال‌های بعد انجام شود در انتخاب آثار و مکان‌ها بسیار مهم هستند. این نکته هم درست نخواهد شد مگر با داشتن برنامه‌های طولانی مدت.

«شهلاپور» برنامه‌ریزی‌های سازمان زیباسازی را با سایر بخش‌های شهرداری و امور کشور هم‌جهت می‌داند: «یکی از مشکلات ما دید مقطعی است که به تغییر دائم مدیران بازمی‌گردد.» به علاوه برای انسجام در کارها به وحدت و هم‌نظری و همکاری بین قسمت‌های مختلف شهرداری نیاز است: «فرض کنیم به پیشنهاد سازمان زیباسازی مجسمه‌ای برای یک مکان معین، ساخته و بعد نصب می‌شود. مدتی بعد بخش دیگری در شهرداری یک بیلبورد بزرگ جلوی مجسمه می‌گذارد که دید را مسدود می‌کند یا بخش دیگری از سازمان دوربین راهنمایی و رانندگی نصب می‌کند.» این اتفاق پیش‌بینی شهلاپور برای آینده و آیندگان نیست. اتفاقی است که در بخش‌های مختلف شهر افتاده و هر کدام از عابران تهران بزرگ، هر روز نمونه‌های زیادی را مشاهده می‌کنند. برای مثال: «مجسمه‌ای که به یاد جنبش فلسطین در میدان فلسطین گذاشته شده، از یک سو با یک دکل عظیم روشنایی و از طرف دیگر با یک دوربین مسدود شده است.» و یا در میدان فردوسی: «تابلوهای تبلیغاتی، تابلوهای ترافیکی و چراغ‌های راهنمایی چنان آلودگی بصری ایجاد کرده‌اند که احساس می‌کنید مجسمه فردوسی تنها و بی‌پناه آن وسط افتاده است.» او اطمینان دارد که «سرو» میدان باهنر هم اگرچه حالا از این آلودگی‌ها به دور است اما تا سه چهار سال دیگر لابه‌لای اجسام مختلف گم خواهد شد.

در شهری مثل تهران که هر روز در حال گسترش است و معضلات مختلفی برای سامان یافتن دارد، انطباق با شرایط روز دنیا گریزناپذیر است و به اجبار باید از تکنولوژی‌های جدیدی مثل دوربین‌های کنترل ترافیک و چیزهایی از این دست استفاده کرد. «حرف من هم این نیست که این کارها نشود. اما آیا مشکلات ترافیکی لندن و پاریس از تهران کمتر است؟ می‌توانیم ببینیم آنها برای کم کردن این آلودگی‌های بصری چه کرده‌اند. ما که قرار نیست همه چیز را دوباره اختراع کنیم.» به همین دلیل است که همه جا برای مکان‌های تاریخی حریم ایجاد می‌کنند. به نظر شهلاپور حتی می‌توان برای مجسمه‌هایی که از نظر زمانی و سطح کیفی امتحان خود را پس داده‌اند حریم ایجاد کرد. کارهایی که: «البته تعدادشان چندان هم زیاد نیست. به هر حال راه‌حلی برای حفاظت از آنها وجود دارد.» مگر می‌شود برای مشکلی راه‌حل وجود نداشته باشد؟ اما پیشنهاد خود او؟: «اگر الان حرفی بزنم و به عنوان راه‌حل پیشنهاد کنم من هم مثل همه کسانی خواهم بود که بدون مطالعه و نظر کارشناسی طرح می‌دهند و به سرعت هم اجرا می‌کنند که بگویند من فلان کار را کردم.

من در نهایت می‌توانم از نظر هنری نظر بدهم که کاری خوب است یا نه.»

در سازمان زیباسازی شهرداری هم از همین نظرات او و چند نفر دیگر در قالب هیات انتخاب و نظارت بر آثار حجم استفاده می‌شود. «انتخاب ما همیشه به عنوان بهترین کار به معنای مطلق نیست. گاهی مطابقت با شرایط محیط در انتخاب ما تاثیر می‌گذارد.»

آثار انتخاب شده توسط این هیات برای رای نهایی به هیات مدیره سازمان می‌روند که در آنجا «انتخاب جدیدی انجام نمی‌شود. اما نظر ما باید با سیاستگزاری‌های سازمان هماهنگ شود.» گاهی هم برای ایجاد تغییراتی از کارشناسان این گروه نظر می‌خواهند. شهلاپور روند کارها را مثبت می‌بیند: «عملکرد مسئولان سازمان به جز در مقطعی کوتاه، خوب بوده. به نظر می‌رسد مسئولان فعلی به این نتیجه رسیده‌اند که انجام فعالیت‌های فرهنگی نیازمند حمایت است.»

در این بخش هم همه چیز ایده‌آل نیست و چند مسئله اساسی وجود دارد. شهلاپور این مشکلات را چنین دسته‌بندی می‌کند: «یکی از این مسائل تغییر دائم افراد است که دنبال کردن برنامه‌ها را مشکل می‌کند. مسئله بعد بودجه است.» سازمان زیباسازی بخش عمده‌ای از هزینه‌ها را با فعالیت‌هایی که انجام می‌دهد تامین می‌کند. اما در مقاطعی مجبور به استفاده از این بودجه برای بخش‌های دیگر سازمان، مثلاً کمک به ساخت سرویس‌های بهداشتی سطح شهر شده است. مسئله دیگر: «کندی مسیر اداری در تصویب تصمیمات شورای حجم» است که البته فقط به این سازمان یا شهر تهران و کشور ایران محدود نمی‌شود و مشکل بسیاری از مردم دنیا است. «کمبود نیروهای فعال و باتجربه که توانایی کارهای شهری داشته باشند» و «نگرانی مسئولان از نظر افراد بالادستی» هم موارد دیگری است که البته در جای خود قابل بحث هستند.

■ لزوم وجود این شیء پرزحمت

بعد از همه این صحبت‌ها، همچنان یک سئوال اساسی مطرح است: این همه زحمت برای چه؟ آیا هدف نهایی ما از اصرار به ساخت و نصب مجسمه در شهر و صرف هزینه‌های بسیار برای راه‌اندازی سازمانی برای زیباسازی شهر و تشکیل واحدی به عنوان حجم این است که به جهانیان ثابت کنیم که مردم هنرمند و هنردوست و هنر فهمی هستیم؟ که جهانیان هم همچنان تحت تاثیر تبلیغات منفی علیه ایران باشند و چندان علاقه‌ای به گردش در ایران نشان ندهند و تازه دیدن مجسمه‌ها و توجه به این اشیای هنری، در مکان‌هایی به نام موزه بسیار راحت‌تر انجام می‌شود آن هم در موقعیتی که بسیاری از ما، به بهانه‌های قابل قبولی مثل انبوه مشکلات زندگی خودمان را از بذل کمی توجه به محیط اطرافمان مبرا می‌کنیم.

کارشناسان مسائل شهری و نیز هنرمندان نقش زیبایی‌های شهر را در جوامع امروزی فراتر از این می‌دانند. «فرهاد سلطانی» عضو انجمن معماران و شهرسازی ایران فضاهای شهری را به دو بخش فضاهای خصوصی و عمومی تقسیم می‌کند. در این میان فضاهای عمومی شامل خیابان‌ها، میدان‌ها، پارک‌ها و غیره: «متاسفانه در کشور ما زشت و فاقد کیفیت مناسب هستند. چنین به نظر می‌رسد که فضاهای عمومی ما باقی مانده فضاهای ساخته شده هستند.» به این معنی که در شیوه شهرسازی ما، تنها به ساختن ساختمان‌ها فکر می‌کنیم و هر چه باقی ماند به عنوان فضای شهری در نظر گرفته می‌شود. باید دید این فضای شهری چه تاثیری در رفتار شهروندان دارد. سلطانی می‌گوید: «در فضای شهر دو مفهوم وجود دارد. یکی منظر شهری که به شکل فیزیکی دیده می‌شود و دیگری سیمای شهری که به معنی تاثیر فضای شهر بر روان آدم‌ها است.» تاثیری که شاید در ظاهر چندان محسوس نباشد اما بسیار وقت‌ها پیش می‌آید که حضور در فضایی ما را عصبی یا آرام می‌کند. به عقیده سلطانی، مجسمه یکی از عناصری است که به بالا بردن کیفیت فضای شهر و القای آرامش تاثیر زیادی دارد.

شهلاپور هم روی این نکته تاکید بسیاری دارد: «باید این مفهوم جا بیفتد که حضور نشانه‌های هنری در شهری مثل تهران از خشونت شهری می‌کاهد.» به همین دلیل است که پیاده روی در شهرهای زیبا برای آرامش پیدا کردن و لذت بردن انجام می‌شود. حتی در همین تهران خودمان هم مناطقی هستند که می‌توان آرامش چشمی پیدا کرد: «مثلاً فضای مترو را در نظر بگیرید که در آن آدم‌ها آرام‌تر رفتار می‌کنند.» ادامه می‌دهد: «مجسمه به تلطیف فضای شهری کمک می‌کند و در فضای تلطیف شده راحت‌تر زندگی خواهیم کرد.»

شهلاپور در جمع‌بندی حرف‌هایش لبخندی می‌زند و می‌گوید: «البته انتقاد مطلق هم بی‌انصافی است. در این سال‌ها، کارهای خوبی هم انجام شده اما جامعه ما در همه زمینه‌ها، به خصوص در مسائل فرهنگی و هنری آنقدر جای خالی و کمبود دارد که هر چقدر هم کار انجام شود چیزی به چشم نمی‌آید.» بعد هم از طرف همه روشنفکران دنیا می‌گوید: «همه جا روشنفکرها غر می‌زنند بلکه وضعیت بهتر شود و به چشم بیاید.» دیده نشدن آثار حتی در مورد مجسمه‌هایی با شکل‌های عجیب و غریب یا در ابعاد بزرگ و چشمگیر هم اتفاق می‌افتد. مثلاً سرو شکسته شهلاپور که در این چند ماه به چشم خیلی‌ها نیامده است.

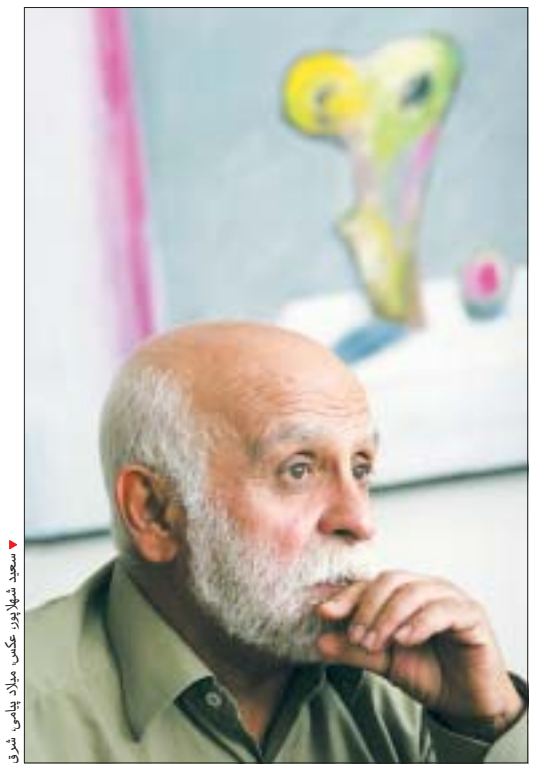

سعید شهلاپور عکس: میلاد پیامی شرق

خبرها

کانادایی‌ها نیمی از نمایشگاه تناولی را خریدند

میراث خبر: نیمی از مجسمه‌های پرویز تناولی در نمایشگاه آثار او در ونکوور به فروش رسید. آثار جدید این هنرمند ۲۵ اسفند (۱۶ مارس) در گالری الیوت لوئیس ونکوور افتتاح شد و تا ۱۵ فروردین (۴ آوریل) ادامه یافت. تناولی در این باره می‌گوید: «بخشی از آثار که به مجموعه شخصی خودم تعلق داشت، قیمت‌گذاری نشد و از میان آثار قیمت‌گذاری شده نیمی به فروش رسید.» به گفته این هنرمند فروش مجسمه‌های بزرگ بسیار سخت است: «با توجه به ابعاد مجسمه‌های ارائه شده در این نمایشگاه میزان فروش راضی‌کننده بود چراکه امکان نگهداری مجسمه‌های بزرگ برای همه وجود ندارد و تنها مجموعه‌داران و نهادهای هنری مشتریان اصلی این گونه آثار به شمار می‌آیند.» نمونه‌های جدیدی از مجسمه‌های فرهاد کوهکن و عشاق همراه با موتیف‌هایی از سرو، درخت باستانی ایرانی، برای شرکت در نمایشگاه انفرادی این هنرمند به کانادا انتقال یافت. این هنرمند در نمونه آثار جدیدش به دست فرهاد پرداخته بود: «فرهاد کوهکن برای رسیدن به عشقش سال‌ها با تمام وجود کوه را می‌تراشید. این کار به توان بسیاری نیاز دارد و دست هم نماد قدرت انسان است. دست فرهاد را به گونه‌ای ساخته‌ام که مفهوم قدرتش را بیان کند.» تناولی در این آثار بعد از قفل، دیوار، فرهاد کوهکن، شاعر و عشاق، به سرو درخت ایرانی پرداخته بود و عمده آثاری که برای مجموعه شخصی خود نگه داشته، شامل مجسمه‌هایی با نقش سرو است. دیوار و درخت سرو، مجموعه شاعر و درخت سرو، شاعر و قفس، یک صندلی برای آخرین شاعر، شاعر ایستاده، شاعر و درخت زندگی و عشاق و درخت سرو از جمله آثار جدید تناولی هستند که در گالری الیوت لوئیس به نمایش در آمد.

تندیس میرمیران ساخته می‌شود

ایسنا: یکی از همکاران سیدهادی میرمیران – هنرمند معمار فقید – می‌گوید که انتخاب اصفهان به‌عنوان پایتخت دائمی فرهنگی ایران و نیز تاسیس موزه ملی معماری، دو پیشنهاد اساسی و مهم وی در روزهای پایان حیاتش بوده است. زادگاه میرمیران شهر قزوین است؛ در تهران تحصیل کرده و فعالیت حرفه‌ای‌اش هم عمدتاً در این شهر بوده است، اما اصفهانی‌ها می‌خواهند وی در خاک شهر آنها آرام بگیرد. رئیس هیات مدیره انجمن مفاخر معماری ایران، در این‌باره توضیح داد که میرمیران علاقه خاصی به شهر اصفهان داشت و برای شکوه فرهنگ، معماری و شهرسازی آن احترام فوق‌العاده‌ای قائل بود؛ آغاز کار حرفه‌ای‌اش هم در ذوب‌آهن اصفهان بود. علاقه او به این شهر را می‌توان از لابه‌لای مقالات و مطالبی که اینجا و آنجا بیان می‌داشت، درک کرد. سیدعلیرضا قهاری عنوان کرد: با درگذشت هادی میرمیران، جامعه معماران ایران یکی از معماران پیشرو و در عین حال علاقه‌مند به فرهنگ و هنر افتخارآفرین ایران را از دست داد. رئیس انجمن مفاخر معماری توضیح داد که این انجمن درصدد است که با جلب نظر مقامات دولتی و سازمان‌های بخش خصوصی و نیز NGOها، مقدمات تبدیل شهر اصفهان را به پایتخت دائمی فرهنگی ایران فراهم آورد؛ به هر حال حمایت مقامات کشوری و مدیران ارشد جامعه که از تمرکززدایی فعالیت‌ها در تهران سخن می‌گویند، برای تحقق این آرزو و طرح مناسب آن، نیاز است. به گفته او میرمیران معتقد بود که ضروری است از طرح روز معمار نتایج خوبی عاید جامعه شود؛ طرح مسائل معماران و معماری در بین آحاد جامعه از دغدغه‌های فکری میرمیران بود. این مهندس معمار و شهرساز با تاکید بر اینکه ایده‌های مترقی مهندس میرمیران تنها در زمینه طراحی و برنامه‌ریزی‌های معماری و شهرسازی نیست، عنوان کرد: زمانی که طرح حفاظت از میراث مکتوب معماری و شهرسازی ایران مطرح شد، پیشنهاد کرد که موزه ملی معماری را راه‌اندازی کنیم. در همان زمان رئیس سازمان میراث فرهنگی و گردشگری وقت، با دریافت نامه انجمن در این‌باره، دستور تاسیس این موزه را صادر کرد. اما تا به‌حال خبری از آن نشده است. وی افزود در مورد ضبط تاریخ شفاهی معماری و شهرسازی هم قرارهایی با زنده‌یاد میرمیران گذاشته شد که به‌دلیل بیماری سخت ایشان، هیچ‌گاه عملی نشد و فرصت‌ها از دست رفت. قهاری اعلام کرد: انجمن و دوستداران میرمیران تندیسی از این معمار فرهیخته تهیه می‌کنند. وی گفت که با چند هنرمند مجسمه‌ساز در حال مذاکره هستند؛ همچنین در کتاب معماران ایران – که در دست چاپ است – زندگینامه و آثاری از میرمیران ارائه شده است.

عکس‌های حسن سربخشیان در تهران به نمایش درمی‌آیند

ایسنا: دومین نمایشگاه انفرادی حسن سربخشیان با نمایش دو قشر پرهیاهو و گمشده جامعه، در تهران برپا می‌شود. این عکاس خبری و مطبوعاتی تازه‌ترین آثارش را در نمایشگاهی یک‌هفته‌ای با پایان فصل بهار به گالری خاک می‌برد. این نمایشگاه دربرگیرنده حدود ۳۰ قطعه عکس سربخشیان است که از حدود یک‌سال پیش تهیه کرده است. بخش دیگر، همان عکس‌های خبری است که در هیاهوی اخبار به حاشیه رفته و به‌زعم این عکاس خبری و مطبوعاتی، توجه لازم به آنها نشده است. او در این نمایشگاه صدرنشینان اخبار روز دنیا و کشور را، همراه با همان قشر معمولی و گم شده، یک‌جا به‌نمایش می‌گذارد. نخستین نمایشگاه سربخشیان – سال ۸۳ – در گالری گلستان تهران برپا شد. این نمایشگاه حاصل هشت سال عکاسی خبری وی را نشان می‌داد. از این هنرمند عکاس تاکنون کتاب «نبض زمان» با پنج گزارش کلی ایران، المپیک آتن، عراق، افغانستان و حج، منتشر شده است.

معماری

سلام آقای میرمیران

علی اعطا

گرچو فرهادم به تلخی جان برآید باک نیست
بس حکایت‌های شیرین باز می‌ماند زمن
«حافظ»

هنرمند با آثاری که خلق می‌کند، مرگ خود را به تاخیر می‌اندازد و سیدهادی میرمیران معمار هنرمندی که چهارشنبه گذشته از میان ما رفت، از سال‌ها پیش به‌رغم بیماری مهلکش مرگ خود را به تاخیر انداخته بود. این تاخیر به معنای آغاز حیات دیگری نیز هست که در برابر نیستی و نابودی قدعلم می‌کند و دوران جدیدی را در تاریخ شخصی هنرمند رقم می‌زند و بر آثار او– بسته به سهمی که در عرصه فرهنگ و تمدن از آن خود کرده‌اند– مهر ماندگاری می‌زند. آثار معماری به تعبیری برجسته‌ترین مظاهر مادی فرهنگ‌ها و تمدن‌ها هستند و معماران معاصر برخلاف گذشتگان این شانس و موقعیت را دارند تا نام آنها بر روی اثر ثبت شود و به عنوان مولف اثر معماری شناخته شوند.

سیدهادی میرمیران متولد ۱۳۲۳ و فارغ‌التحصیل رشته معماری از دانشکده هنرهای زیبا در سال ۱۳۴۷ یکی از معماران مولفی است که در سال‌های اخیر در مرکز توجه بسیاری از محافل حرفه‌ای و آکادمیک معماری قرار گرفته است. نام او به عنوان یکی از برجسته‌ترین معماران معاصر ایران در کنار نام کسانی قرار می‌گیرد که تلاش می‌کنند با نوعی برداشت از معماری سنتی ایرانی معماری جدیدی را رقم بزنند که هم پاسخی به مسائل جامعه مدرن باشد و هم نوعی تداوم در ارتباط با معماری گذشته ایران را بتوان در آن مشاهده کرد. میرمیران معتقد بود: «... به‌رغم کثرت تنوع و پیچیدگی بناها، اصول، مبانی و الگوهای نسبتاً معدودی در طول زمان به اشکال مختلف در این معماری به کار گرفته شده‌اند... تکامل معماری ایران بیشتر بر تعالی این اصول، مبانی و الگوها استوار بوده است تا ایجاد آنها. آیا نمی‌توان در معماری امروز ایران نیز به همان اصول، مبانی و الگوها پرداخت و آنها را در جریان یک فرآیند خلاق تکامل بخشید...؟» و آثار معماری میرمیران جست‌وجویی تازه برای خلق فضاهایی نو بر مبنای برداشت‌هایی از معماری سنتی ایران است. همین ویژگی او را در کنار معمارانی قرار می‌دهد که می‌توان آنان را معماران دوران گذار ایران نامید، چرا که به تعبیر دکتر جهانبگلو، اعتبار جست‌وجوی نسبت تازه‌ای با زمان، حلقه‌های میانی معاصر بودن هستند.

در این زمان نگاهی جامع به آثار و افکار میرمیران به عنوان معماری صاحب سبک، نه مقدور و نه میسر است و تنها می‌توان به شیوه‌ای فهرست‌وار نگاهی به کارنامه حرفه‌ای او در طول ۳۷ سال انداخت. به‌رغم تجربه‌های متعدد میرمیران در بخش‌های دولتی از سال ۴۷ تا ۶۷ و مدیریت موفق طرح‌های شهری در اصفهان عمده شهرت و اعتبار حرفه‌ای میرمیران به سال‌های بعد از ۶۷ بازمی‌گردد که با تاسیس شرکت مهندسین مشاور نقش جهان– پارس و طراحی پروژه‌های مختلف در مقیاس ملی او را به عنوان یکی از برجسته‌ترین معماران ایرانی به جامعه فرهنگی معرفی کرد. از پروژه‌های اجرا شده و در دست اجرای او می‌توان به ساختمان سرکنسولگری ایران در فرانکفورت، ساختمان کانون وکلای دادگستری در تهران، ورزشگاه رفسنجان، سفارت ایران در تایلند، کتابخانه شیراز و... اشاره کرد. میرمیران همچنین در بسیاری از مسابقات معماری داخلی و بین‌المللی جوایزی کسب کرده بود که از آن جمله می‌توان به مسابقه کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران، جایزه بزرگ معمار سال‌های ۸۱ و ۸۲ (برای مجموعه فرهنگی رفسنجان و کانون وکلا و...) اشاره کرد. او در سال ۸۴ موفق به دریافت نشان افتخار از دستان رئیس جمهور وقت سیدمحمد خاتمی شد.

سه، چهار ماه پیش قرار بود برای روزنامه مطلبی درباره ساختمان سرکنسولگری ایران در فرانکفورت بنویسم، از طریق منشی‌اش قرار گذاشتم و به دفترش رفتم. وارد اتاق شدم، گفتم سلام آقای مهندس میرمیران! روی ویلچر نشسته بود و انگار بیماری در تمام سلول‌های او رخنه کرده بود. موضوع را گفتم و او شروع کرد به صحبت کردن. بهت زده بودم و حال خوشی نداشتم. معمار پرآوازه تمام سال‌های دوران دانشجویی من و هم‌نسلان من روبه‌رویم روی ویلچر نشسته بود، با چهره‌ای ورم کرده و صدایی که درنمی‌آمد از رویای معماری ایرانی می‌گفت. جمله‌اش را خوب به خاطر می‌آورم که گفت معماری‌ای که سقفش و دیوارهایش آینه است و کفش آب، اگر رویا نباشد پس چیست؟ من بهت‌زده بودم از آن وضعیت، و حال خوشی نداشتم. نه گفت‌وگو را ادامه دادم و نه مطلبی برای روزنامه نوشتم.

امروز میرمیران رفته است و به یک معنا او و حکایت‌های شیرین او حیات دیگری را آغاز کرده‌اند. او از مرگش پیشاپیش آگاه بود. با آن بیماری مهلکش و زمانی که یکی از گالری‌های خانه هنرمندان را به نامش می‌کردند، می‌دانست رفتنی است. هر کسی این را می‌دانست. مگر می‌شد خود میرمیران نداند؟ او و آثارش امروز حیات دیگری را آغاز کرده‌اند. آثاری که باید آنها را خواند و نقد کرد و آموختنی‌های آنان را آموخت و به دور از اسطوره‌سازی‌های رایج نسبت به آنها نگاهی واقع‌بینانه داشت. یادش گرامی.